

علی از زبان علی (ع)

میلاد فرخنده مولای متقیان، امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب (ع) و سالروز خجسته مبعث پیامبر گرامی اسلام، خاتم الانبیاء محمد مصطفی (ص) را به عموم مسلمانان جهان بویژه شیعیان و خوانندگان محترم مجله مسجد تبریک و تهنیت می گوئیم. شصت و سومین شماره مجله مسجد در آغاز ماه پرفیض رجب به دست خوانندگان محترم می رسد؛ ماهی که مفتخر و مشرف به میلاد نخستین پیشوا (ع) و مبعث واپسین پیامبر (ص) است. قلم زدن درباره این دو گوهر جهان خلقت، نه از این قلم برمی آید و نه در چنین مجال فشرده ای میسر است. به شیوه پنجاه و هشتمین شماره مجله مسجد که اوصاف حضرت محمد (ص) را از زبان حضرت علی (ع) باز گفتیم، در این کلمه نخست بر آن شدیم که سیره حضرت امام علی (ع) را از زبان خود آن حضرت باز گوئیم. زیرا که بیان سجایای رادمرد تنهای تاریخ، تنها از عهده رادمردی همسنگ وی ساخته است.

آنچه از نظر خوانندگان گرامی می گذرد، بخشهایی از خطبه ها و نامه های حضرت امیر مؤمنان علی (ع)، برگرفته از نهج البلاغه ترجمه استاد دکتر سید جعفر شبیدی است. گرچه این مختصر، همه آنچه را که آن حضرت درباره خویشتن فرموده شامل نمی شود، اما سعی شده است که مهمترین گفتارها و نوشتارهای حضرتش در این باره، عنوانبندی و نقل شود.

خردسالی

من در خردی بزرگان عرب را به خاک انداختم و سرکردگان ربیع و مضر را هلاک ساختم. شما می دانید مرا نزد رسول خدا چه رتبت است، و خویشاوندیم با او در چه نسبت است. آنگاه که کودک بودم مرا در کنار خود نهاد و بر سینه خویشم جا داد، و مرا در بستر خود می خوابانید چنانکه تنم را به تن خویش می سود و بوی خوش خود را به من می بویانید. و گاه بود که چیزی را می جوید، سپس آن را به من می خورانید. از من دروغی در گفتار ندید، و خطایی در کردار نشنید (ص. ۲۲۲).

بالندگی

و من در پی او بودم چنانکه شترپچه در پی مادر. هر روز برای من از اخلاق خود نشانه ای برپا می داشت و مرا به پیروی آن می گماشت. هر سال در حراء خلوت می گزید، من او را می دیدم و جز من کسی وی را نمی دید. آن هنگام جز خانه ای که رسول خدا (ص) و خدیجه در آن بود، در هیچ خانه ای مسلمانی راه نیافته بود، من سومین آنان بودم، روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را می شنوادم. من هنگامی که وحی بر او (ص) فرود آمد، آوای شیطان را شنیدم. گفتم: ای فرستاده خدا این آوا چیست؟ گفت: «این شیطان است که از آن که او را نپرستند نومید و نگران است. همانا تو می شنوی آنچه را من می شنوم، و می بینی آنچه را من می بینم، جز اینکه تو پیامبر نیستی و وزیری و بر راه خیر می روی و مؤمنان را امیری» (صص. ۲۲۳ - ۲۲۲).

گرویدن

و من با او بودم، هنگامی که مهتران قریش نزد وی آمدند، و گفتند: «ای محمد (ص)! تو دعوی کاری بزرگ می کنی که نه پدرانت چنان دعوی داشتند، نه کسی از خاندانت. و من گفتم: لا اله الا الله، ای فرستاده خدا! من نخستین کسم که به تو گروید، و نخستین کس که اقرار کرد... پس آنان گفتند: «نه که ساحری است دروغگو، شگفت جادوگر، و کار او، و چه کسی تو را در کارت تصدیق کند جز او!» و قصدشان من بود. من از مردمی هستم که در راه خدا، از سرزنش ملامت کنندگان باز نمی ایستند. نشانه های آنان، نشانه استکاران و سخنانشان، گفتار درست کرداران، زنده داران شبند - به عبادت - و نشانه های روزند - برای هدایت - چنگ در ریسمان قرآن زده اند! و سنت خدا و فرستاده او را زنده کرده اند. نه بزرگی می فروشند، و نه برتری جویی دارند، نه خیانت می کنند و نه تبهکارند. دلهاشان در بهشت است و تنهاشان را به کار - عبادت - وامی دارند (صص. ۲۲۴ - ۲۲۳).

علم

پس خدای سبحان می داند آنچه در زهدانها است، از نر و ماده، و زشت و زیبا و جوانمرد یا بخیل، و بدبخت یا نیک بخت؛ و که هیزم آتش سوزان است، یا در بهشت همراه پیامبران است. پس این علم غیب است، که جز خدا کسی آن را نداند، و جز این، علمی است که خدا آن را به پیامبرش آموخت، و او مرا یاد داد، و دعا کرد که سینه من آن را فرا گیرد، و دلم آن علم را در خود پذیرد (ص. ۱۲۷).

مردم! از من پرسید پیش از آنکه مرا نیابید، که من راههای آسمان را بهتر از راههای زمین می دانم، پیش از آنکه فتنه ای - پدید شود - (ص. ۲۰۶).

زهد

بدان که پیشوای شما بسنده کرده است از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرصه نان را خوردنی خویش نموده. بدانید که شما چنین نتوانید کرد. لیکن مرا یاری کنید به پارسایی و - در پارسایی - کوشیدن و پاکدامنی و درستی ورزیدن. که به خدا از دنیای شما زری نیندوختم، و از غنیمت های آن ذخیرت نمودم، و بر دو جامه کهنه ام کهنه ای نیفزودم. آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده فدک در دست ما بود. مردمی بر آن بخل ورزیدند و مردمی سخاوتمندانه از آن دیده پوشیدند.

و بهترین داور پروردگار است، و مرا با فدک و جز فدک چه کار است؟ حالی که فردا جایگاه آدمی گورست که نشانه هایش در تاریکی آن از میان می رود، و خبر هایش نهان می گردد، در گودالی که اگر گشادگی آن بیفزاید، و دستهای گورکن فراخش نماید، سنگ و کلوخ آن را بیفشارد، و خاک انباشته رخنه هایش را به هم آرد، و من نفس خود را با پرهیزگاری می پرورانم تا در روزی که پریم ترین روزهاست در امان آمدن توانم، و

بر کرانه‌های لغزشگاه پایدار ماند. و اگر خواستمی دانستمی چگونه غسل پالوده و مغز گندم، و بافته ابریشم را به کار برم. لیکن هرگز هوای من بر من چیره نخواهد گردید، و حرص مرا به گزیدن خوراکی نخواهد کشید. چه بود که در حجاز یا یمامه کسی حسرت کرده نانی برد، یا هرگز شکمی سیر نخورد، و من سیر بخوام و پیرانم شکمهایی باشد از گرسنگی به پشت دوخته، و جگرهایی سوخته.

آیا بدین بسنده کنم که - مرا - امیر مؤمنان گویند، و در ناخوشایندهای روزگار شریک آنان نباشم؟ یا در سختی زندگی - نمونه‌ای - برایشان نشوم؟ مرا نیافریده‌اند، تا خوردنیهای گوارا سرگرم سازد، چون چارپای بسته که به علف پردازد؛ یا آن که واگذارده است و خاکروبه‌ها را به هم زند و شکم را از علفهای آن بینارد، و از آنچه از آن خواهند غفلت دارد (صص. ۳۱۸ - ۳۱۷).

دنیا! از من دور شو که مہارت بر دوشت نباده است گسسته، و من از جنگالت به در جسته‌ام و از ریسمانهایت رسته و از لغزشگاههایت دوری گزیده‌ام. کجایند مردمی که با زیورهایت دام فریب بر سر راهشان نبادی.

از دیده‌ام نمان شو! به خدا سوگند رامت نشوم که مرا خوار بدانی، و گردن به بندت ندهم تا از این سو بدان سویم کشانی، و سوگند به خدا بر عهده خود می‌گیرم، جز آن که او نخواهد که در آن ناگزیرم. نفس خود را چنان تربیت کنم که اگر کرده نانی برای خوردن یافتم شاد شود، و از نانخورش به نمک خرسند گردد؛ و مردم دیده‌ام را دست می‌بدارم تا چون چشمه خشکیده آبی در آن نماند، و اشکی که دارد بریزاند. آیا چرنده، شکم را با چرا کردن پر سازد و بخفتد و گوسفند در آغل سیر از گیاه بخورد و بیفتد، و علی از توشه اش خورد و آرام خوابد؟ چشمش روشن باد! که از پس سالیانی دراز چون چارپایی به سربرد رها، یا چرنده‌ای سر داده به چرا (صص. ۳۱۹).

عمل

هنگامی که همه سستی ورزیدند، به کار پرداختم؛ و آنگاه که همه نمان شدند، خود را آشکار ساختم؛ و چون همه در گفتار در ماندند، به گشادگی سخن گفتم؛ و گاهی که همه ایستادند، به نور خدا در راه تاختم. آوایم فروتر از همگان، و رتیم برتر از این و آن. در راه فضیلت عنان گشاده راندم، و مرکب مسابقت را از همه پیشتر جهاندم. همانند کوهی - ایستاده بودم - که تندرش نتواند جنابند، و گردباد نتواندش لرزاند. نه کسی را بر من جای خرده‌ای بود، و نه گوینده را مجال طعنه‌ای. خوار نزد من گرانقدر است تا هنگامی که حق او را بدو برگردانم، و نیرومند خوار تا آنگاه که حق را از او بازستانم. قضای الهی را پذیرفته‌ام و فرمان او را گردن نباده (صص. ۳۷).

خلافت

هان! به خدا سوگند جامه خلافت را در پوشید و می‌دانست خلافت جز مرا نشاید، که آسیا سنگ، تنها گرد استوانه به گردش درآید. کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان است، و مرغ از پریدن به قله‌ام گریزان. - چون چنین دیدم - دامن از خلافت درچیدم، و پهلوی از آن پیچیدم، و ژرف بیندیشدم که چه باید، و از این دو کدام شاید؟ با دست تنها بستیم یا صبر پیشه گیرم و از ستیز بپرهیزم؟ که جهانی تیره است - و بلا بر همگان چیره - بلایی که پیران در آن فرسوده شوند و خردسالان پیر، و دیندار تا دیدار پروردگار در جنگال رنج اسیر. چون نیک سنجیدم، شکیبایی را خردمندانه‌تر دیدم، و به صبر گرایدم حالی که دیده از خار غم خسته بود، و آوا در گلو شکسته. میراثم ربه‌ی این و آن، و من بدان نگران.

شگفتا! کسی که در زندگی می‌خواست خلافت را واگذارد، چون اجلش رسید کوشید تا آن را به عقد دیگری درآرد. - خلافت را چون شتری ماده دیدند - و هر یک به پستانی از او چسبیدند، و سخت دوشیدند، و تا توانستند نوشیدند - سپس آن را به راهی درآورد ناهموار، پراسیب و جان آزار، که رونده در آن هر دم به سر درآید، و پی در پی پوزش خواهد، و از ورطه به در نیاید. سواری را مانست که بر بارگیر توسن نشیند، اگر مہارش بکشد، بینی آن آسیب بیند، و اگر رها کند سرنگون افتد و بمیرد. به خدا که مردم چونان گرفتار شدند که کسی بر اسب سرکش نشیند، و آن چارپا به پهنای راه رود و راه راست را نبیند. من آن مدت دراز را با شکیبایی به سر بردم، رنج دیدم و خون دل خوردم. چون زندگانی او به سر آمد، گروهی را نامزد کرد، و مرا در جمله آنان درآورد. خدا را چه شورایی! من از نخستین چه کم داشتم، که مرا در پایه او نپنداشتند؛ و در صف اینان داشتند؛ ناچار با آنان انباز، و با گفتگوشان دمساز گشتم. اما یکی از کینه راهی گزید و دیگری داماد خود را بهتر دید، و این دوخت و آن برید، تا سومین به مقصود رسید و همچون چارپا بتاخت، و خود را در کشتزارهای مسلمانان انداخت، و پیاپی دو پهلوی را آکنده کرد و تهی ساخت. خویشاوندانش با او ایستادند، و بیت المال را خوردند و بریاد دادند.

ناخرسندی از ستایش

خوش ندارم که در خاطر شما بگذرد که من دوستدار ستودنم، و خواهان ستایش شنودن. سپاس خدا را که بر چنین صفت نزادم و اگر ستایش دوست بودم آن را وامی‌نادم، به خاطر فروتنی در پیشگاه خدای سبحان، از بزرگی و بزرگواری که تنها او سزاوار است بدان. و بسا مردم که ستایش را دوست دارند، از آن پس که در کاری کوششی آزند. لیکن مرا به نیکی مستایید تا از عهده حقوقی که مانده است برآیم و واجبها که بر گردنم باقی است ادا نمایم. پس با من چنانکه با سرکشان گویند سخن مگویید و چونان که با تیزخویان کنند از من کناره مجوید، و با ظاهرآرایی آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید، و نخواهم مرا بزرگ انگارید، چه آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بود، کار به حق و عدالت کردن بر او دشوارتر است. پس، از گفتن حق، یا رأی زدن در عدالت باز مایستید، که من نه برتر از آنم که خطا کنم، و نه در کار خویش از خطایم، مگر که خدا مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن توانتر است (صص. ۲۱۷).

وصیت

شما را سفارش می‌کنم به ترسیدن از خدا، و اینکه دنیا را مخواهید هر چند پی شما آید، و دریغ مخورید بر چیزی از آن که به دستتان نیاید، و حق را بگویید و برای پاداش - آن جهان - کار کنید، و با ستمکار در پیکار باشید و ستمدیده را یار. شما و همه فرزندانم و کسانم و آن را که نامه من بدو رسد، سفارش می‌کنم به ترس از خدا و آراستن کارها، و آشتی با یکدیگر، که من از جد شما (ص) شنیدم که می‌گفت: آشتی دادن میان مردمان بهتر است از نماز و روزه سالیان. خدا را! خدا را! درباره یتیمان، آنان را گاه گرسنه و گاه سیر مدارید، و نزد خود ضایعشان مگذارید. خدا را! خدا را! همسایگان را بپایید که سفارش شده پیامبر شمایند، پیوسته درباره آنان سفارش می‌فرمود چندان که گمان بردیم برای آنان ارثی معین خواهد نمود. خدا را! خدا را! درباره قرآن مبدا دیگری بر شما پیشی گیرد در رفتار به حکم آن. خدا را! خدا را! درباره نماز، که نماز ستون دین شماست. خدا را! خدا را! در حق خانه پروردگارتان، آن را خالی مگذارید چندانکه در این جهان ماندگارید، که اگر - حرمت - آن را نگاه ندارید به عذاب خدا گرفتارید. خدا را! خدا را! درباره جهاد در راه خدا به مال‌تاتان و به جان‌تاتان! بر شما باد به یکدیگر پیوستن و به هم بخشیدن. مبدا از هم روی بگردانید، و پیوند هم را بگسلانید. امر به معروف و نهی از منکر را وامگذارید که بدترین شما حکمرانی شما را بر دست گیرند! آنگاه دعا کنید و از شما نپذیرند (صص. ۳۲۱ - ۳۲۰).